

عربستان و رویارویی هژمونی با بیداری اسلامی در حوزه خلیج فارس (بررسی موردی: بحرین)

تاریخ دریافت: ۹۲/۱۰/۱۶

تاریخ تأیید: ۹۳/۳/۰۴

ناصر پورحسن*

عبدالمجید سیفی**

پیش از سه سال است که بیداری اسلامی منطقه بسیار وسیعی از جهان عرب را در بر گرفته است. این میان، منطقه خلیج فارس به دلیل ساختار سیاسی متصلب و غیر دموکراتیک و وجود شکاف‌های عمیق اقتصادی و اجتماعی بستر مساعدی برای بیداری اسلامی بوده است؛ اما موقعیت ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک این منطقه برای جهان غرب و همسویی نظام حاکم در این کشورها با غرب، سبب گردیده غربیان موج بیداری اسلامی را مدیریت و مانع سرایت آن به این منطقه حساس شوند. یکی دیگر از دلایل اهمیت منطقه خلیج فارس قرابت جغرافیایی آن با جمهوری اسلامی است. جهان غرب به دلایل متعدد از دخالت مستقیم برای ممانعت از گسترش موج بیداری اسلامی به منطقه خلیج فارس خودداری کرده است؛ لذا این مأموریت به برخی بازیگران منطقه محول شده است؛ از جمله عربستان سعودی که تمایلات و توانایی‌های ویژه‌ای دارد. با توجه به ویژگی‌های

* استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آیه الله العظمی بروجردی.

** استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آیه الله العظمی بروجردی.

بحرین که باعث تأثیرپذیری بیشتر آن از انقلاب اسلامی و به تبع بیداری اسلامی شده است، عربستان برای آن که از پیامدهای دمی‌نووار بیداری اسلامی در سرنگونی حاکمان محافظه‌کار منطقه خلیج فارس جلوگیری کند، تمام کوشش‌های سیاسی و نظامی خود را برای حفظ نظام حاکم در بحرین به کار گرفته است. این مقاله با ترکیب نظریه‌های «هژمونی» و «مهار» جایگاه عربستان سعودی به نیابت از نظام جهانی سلطه در رویارویی با موج بیداری اسلامی در منطقه خلیج فارس به‌ویژه بحرین را تحلیل کرده است.

واژگان کلیدی: انقلاب اسلامی، بیداری اسلامی، بحرین، عربستان، مهار،

هژمونی.

مقدمه



برخی مناطق جهان به دلیل ویژگی‌های خاص، از سایر مناطق متمایز می‌شوند. این ویژگی‌ها ممکن است شامل دارا بودن مواد خام و ذخایر زیرزمینی، موقعیت استراتژیک و قرار گرفتن در گذرگاه و آبراه‌های بین‌المللی باشد. «خاورمیانه» یکی از مناطق مذکور است خاورمیانه در حقیقت مجموعه‌ای از چند منطقه ژئوپلیتیک جداگانه و متمایز مانند خلیج فارس، شامات، مغرب یا بخشی از شمال آفریقا است که هر یک به دلیل هماهنگی‌ها و همگنی‌های موجود در پدیده‌های محیطی خود، یک منطقه مشخص و مستقل از دیگر مناطق است. این منطقه که در پیوندگاه سه قاره کهن اروپا، آسیا و آفریقا واقع شده، دارای اهمیت ژئوپلیتیکی منحصر به فردی است. خاورمیانه گهواره تمدن، زادگاه سه دین توحیدی بزرگ، تقاطع بازرگانی و تجارت، پایگاه امپراتورهای گسترده، منبع اصلی نفت و انرژی جهان است و دو آبراه مهم تنگه هرمز و کانال سوئز در آن قرار دارد.

خاورمیانه یک «منطقه ژئوپلیتیکی» است که از همجواری جغرافیایی، تعاملات سیاسی، فرهنگی، نظامی و تجربیات تاریخی مشترک شکل گرفته است (کوهن، ۱۳۸۷، ص ۹۱) که دین اسلام پیوند استوار اکثر ساکنان این منطقه است. معتقدان به این دین، صرف نظر از قومیت و محل زندگی و زبان، در دسته‌ای نیرومند از باورها و مناسک شریک‌اند که به سهولت مرزهای ملی را در می‌نوردد (کامروا، ۱۳۸۸، ص ۲۲). خاورمیانه تقریباً در احاطه پنج دریای مهم مدیترانه، سرخ، خلیج فارس، سیاه و خزر قرار دارد. این

آب‌ها نه تنها تعریف‌کننده خاورمیانه‌اند، بلکه به لحاظ استراتژیکی برای قدرت‌های خارجی که از گذشته در پی کنترل کامل آن‌ها بوده‌اند مهم‌اند (کوهن، ۱۳۸۷، ص ۶۶۸). ویژگی جغرافیای خاورمیانه در طول تاریخ از یک سو باعث تأثیرپذیری جوامع آن از یکدیگر و از سوی دیگر توجه قدرت‌های بین‌المللی به آن شده است؛ بنابراین عرصه نبرد قدرت‌ها در طول تاریخ بوده است و نفوذ و مداخلات خارجی ناشی از نظام بین‌الملل از جمله ویژگی‌های ماندگار خاورمیانه است و این منطقه به منقطه‌ای نفوذپذیر تبدیل شده است (هینبوش، ۱۳۸۲، ص ۱۹-۲۰).

خلیج فارس که یکی از مناطق خاورمیانه محسوب می‌شود که ویژگی انحصاری آن، نفت و آبراه بین‌المللی آن است. بر اساس این منابع است که می‌توان خلیج فارس را هارتلند جدید و قلب انرژی زمین تلقی کرد. یک نویسنده غربی، درباره جایگاه نفت در اقتصاد جهانی می‌نویسد: «هر کس نفت خاورمیانه را کنترل کند، نفت جهان را کنترل می‌کند و هر کس نفت جهان را کنترل کند، می‌تواند اقتصاد جهانی را حداقل برای آینده نزدیک کنترل کند» (Harvey, 2003, p.19). یکی از مقامات آمریکایی، با توجه به میزان ذخایر نفت عربستان سعودی، سلطه آمریکا بر این کشور را ارزشمندترین غنیمت تاریخ می‌داند (کاکبورن، ۱۳۷۱، ص ۴۵-۴۶). برژینسکی توصیه می‌کند: «مبنای سیاست آمریکا در خلیج فارس باید هم‌چنان مبتنی بر ادامه تعهد و تضمین امنیت متحدان و حفظ جریان نفت باشد» (Brzeinski, 1990, p.30).

تحولات عمیقی از واپسین روزهای سال ۲۰۱۰، شمال آفریقا و خاورمیانه عربی را درنوردید. این تحولات از تونس آغاز شد و پس از مدت کوتاهی به حوزه جنوبی خلیج فارس سرایت کرد. چند روزی از سقوط زین‌العابدین بن علی در تونس نگذشته بود که موج تحول به یمن رسید. همزمان با سقوط حسنی مبارک در مصر، بیداری اسلامی در بحرین آغاز شد. در خلال نبرد برای سرنگونی معمر قذافی در لیبی، موج تغییرخواهی به کشورهای چین، کویت و عربستان سعودی رسید. این تغییرات نسبتاً همزمان از ویژگی‌های مشترک منطقه ژئوپلیتیک خاورمیانه عربی و شمال آفریقا نشئت می‌گیرد. تغییر و تحولات در خلیج فارس (یک منطقه فرعی از خاورمیانه) نیز از این قاعده پیروی کرده و بر اساس اشتراک‌های ژئوپلیتیک و فرهنگی منطقه به وقوع پیوسته است. یکی از دلایل اهمیت منطقه خلیج فارس قرابت جغرافیایی آن با جمهوری اسلامی (الهام‌بخش جنبش بیداری اسلامی اخیر و رهبری مقابله با نظام جهانی سلطه) است.



اگر جنبش بیداری اسلامی را تداوم گفتمان انقلاب اسلامی تلقی کنیم، در رویارویی هژمونیک، نشانه روند غلبه انقلاب اسلامی را در مواجهه با گفتمان نظام سلطه می‌توان دید. طبیعی است نظام سلطه به راحتی این شکست گفتمانی را نخواهد پذیرفت، چون منافعش را در مناطق حیاتی مانند خلیج فارس از دست خواهد داد. حال در چنین وضعیتی، این سؤال پیش می‌آید که نظام جهانی سلطه چگونه با روند هژمونیک بیداری اسلامی در منطقه خلیج فارس مقابله می‌کند؟ فرضیه‌ای که پاسخگوی این سؤال خواهد بود، عبارت است از: نظام جهانی سلطه به دلیل مشکلات جدی اقتصادی و ناکامی در دخالت مستقیم در مناطقی مانند افغانستان و عراق از دخالت مستقیم برای ممانعت از گسترش موج بیداری اسلامی به منطقه خلیج فارس خودداری کرده است؛ لذا این مأموریت را به عهده برخی بازیگران منطقه نهاده است؛ از جمله عربستان سعودی که دارای تمایلات و توانایی‌های ویژه‌ای است و به شیوه‌های گوناگون در حفظ نظام‌های موناشرسی حوزه جنوبی خلیج فارس کوشیده است. عربستان - با توجه به ویژگی‌های مذهبی و سیاسی بحرین - با سیاست تفسیر مذهبی و قومی و با شیعه‌هراسی می‌کوشد نظام حاکم در بحرین را حفظ کند و با «مهار» بیداری اسلامی به هژمونیک گفتمان غربی در منطقه یاری رساند و منافع نظام حاکم و منطقه‌ای خود را تأمین نماید.

چارچوب نظری

موضع‌گیری‌های عربستان در قبال تحولات بیداری اسلامی، بیش از آنکه مبتنی بر اهداف و منافع ملی آن باشد، تابعی از نسبت و جایگاه آن در هژمونی و نظام جهانی است که در یک روند نسبتاً طولانی شکل گرفته و هژمونی یافته است. به این دلیل، این مواضع را باید بر اساس چارچوب‌های نظری متناسب با آن تحلیل کرد.

واژه هژمونی (Hegemony) از ریشه یونانی «Hegemina» گرفته شده و به معنای «رهبری» (Leadership) است. آنتی‌ها هژمونی خود را از مجرای تلاش‌های مشترک داوطلبانه بدون اعمال قدرت سیاسی دائمی بر دیگر دولت‌شهرهای یونانی سازماندهی و هدایت می‌کردند (پورا احمدی و روح‌الامینی، ۱۳۹۰، ص ۱۴۷). این اصطلاح را آنتونیو گرامشی وارد ادبیات کرد. وی بر خلاف سایر نظریه‌پردازان مارکسیست که بر اقدامات و قابلیت‌های زورمدارانه دولت تمرکز می‌کردند، معتقد بود نظام سیاسی نه از طریق زور بلکه از طریق رضایت تقویت می‌شود. بر اساس تحلیل گرامشی، جامعه مدنی ایدئولوژی غالب

را در جامعه نهادینه می‌کند. جامعه مدنی شبکه‌ای از نهادها و عملکردها در جامعه است که تا حدودی از دولت مستقل است و گروه‌ها و افراد از طریق آن خود را سازماندهی و دیدگاه‌های خود را به یکدیگر و دولت منتقل می‌کنند. گرامشی «موافقت خود به خودی توده‌های بزرگ مردم با جهتی که گروه اجتماعی مسلط به زندگی داده است» (گزیده آثار، ۱۳۵۸، ص ۶۳) را ناشی از تثبیت گروه حاکمه با هژمونی می‌داند که از طریق سازمان‌های به اصطلاح غیر دولتی نظیر کلیسا، سندیکاها، اتحادیه‌های صنفی، مدارس اعمال می‌شود (گرامشی، ۱۳۶۲، ص ۱۴). اگر هژمونی گروه حاکم، عامل اصلی در تقویت آن باشد، پس جامعه تنها در صورتی می‌تواند تغییر کند که جایگاه هژمونیک آن به طور موفقیت‌آمیزی به چالش کشیده شود. این امر مستلزم مبارزه ضد هژمونیک (Counter Hegemonic) در جامعه مدنی است که در آن هژمونی حاکم به تحلیل رود (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳، ص ۴۷۴-۴۷۵).

مفهوم هژمونی در اوایل دهه ۱۹۷۰، پس از آنکه موقعیت آمریکا در نتیجه فروپاشی نظام برتون وودز، جنگ ویتنام و نخستین شوک نفتی اوپک به خطر افتاد، مورد توجه قرار گرفت. نظریه پردازان روابط بین‌الملل طیف گسترده‌ای از نظریه‌ها را درباره اهمیت نقش هژمون مطرح کردند. نظریه رابرت کاکس (Robert Cox) نظریه پرداز کانادایی که از منظر واقع‌گرایی ساختاری و نهادگرایی نولیبرال، اصطلاح هژمونی را برای گونه‌ای از نظم بین‌المللی که ثبات خود را مدیون نقش هدایت‌گر و تنظیم‌کننده یک قدرت برتر جهانی می‌داند، به کار گرفت، بسیار مورد توجه قرار گرفت؛ به تعبیر بهتر، کاکس نظریه هژمونی گرامشی را وارد ادبیات روابط بین‌الملل کرد. کاکس معتقد است هژمونی برای تقویت ثبات و استمرار حوزه بین‌المللی به همان اندازه اهمیت دارد که در سطح داخلی مهم است. قدرت‌های مختلف حاکم بر نظام بین‌الملل نظم جهانی را به گونه‌ای شکل داده‌اند که در راستای منافعشان است و این نظم را نه تنها در نتیجه توانایی‌های قهری خود به دست آورده‌اند، بلکه رضایت گسترده‌ای را برای وجود چنین نظمی ایجاد کرده‌اند که حتی آنهایی که از این نظم متضرر می‌شوند، احساس رضایت کنند (همان، ص ۴۷۷). طی سال‌های اخیر دیگر نظریه پردازان، نظریه هژمونی را برای تحلیل سیاست خارجی آمریکا روزآمد کرده و مفسران متأخر گرامشی (پساگرامشی‌ها) بر منابع و مؤلفه‌های غیر مادی یا نرم‌افزاری قدرت در ایجاد هژمونی تأکید کرده‌اند. جوزف نای با انتقاد از دیدگاه‌های سخت‌افزاری، قدرت نرم (Soft power) و قدرت هوشمند (Smart power) را لازمه



اصلی هژمونی آمریکا بر جهان دانسته است (کیوان حسینی، ۱۳۸۹، ص ۱۶۳-۱۸۵).

آمریکا در دوره دو قطبی برای آنکه در مقابله با گفتمان مارکسیستی هژمونیک خود را در مناطق تحت نفوذ حفظ کند و مانع گسترش گفتمان رقیب شود، استراتژی‌های متعددی از جمله استراتژی سد نفوذ یا مهار را در مناطق یا مهار را در مناطق پیرامون شوروی اجرا کرد. آمریکا در طول دوره جنگ سرد، در بخش عمده خاورمیانه، قدرت هژمون محسوب می‌شد؛ اگرچه در سال ۱۹۷۹ و دوره‌ای که زمزمه پایان ایدئولوژی‌ها به گوش می‌رسید، انقلاب اسلامی توانست به مثابه نیروی ضد هژمونیک در برابر قدرت و جایگاه هژمونیک آمریکا بایستد (Btako, 2004; p.34). اما مشکلات ناشی از جنگ تحمیلی باعث شد حضور آمریکا در منطقه تقویت شود. عملیات اخراج عراق از کویت، پایان جنگ سرد و وضعیت ناشی از ۱۱ سپتامبر باعث شد این کشور گام‌های جدی برای تسلط هژمونیک بر منطقه بر دارد. با وقوع بیداری اسلامی، یک بار دیگر ضرورت استراتژی سد نفوذ و بازدارندگی برای آمریکا و حامیان منطقه‌ای این کشور برای حفظ مقام هژمونیک احساس شد. جیمز بیل رقابت هژمونیک در منطقه خاورمیانه به‌ویژه خلیج فارس را به‌خوبی تحلیل کرده است. اگرچه نظریه بیل قبل از بیداری اسلامی مطرح شده است، اما چارچوب مناسبی برای تحلیل رفتار عربستان سعودی در دو سال اخیر در حوزه خلیج فارس است. وی معتقد است آمریکا پس از فروپاشی شوروی به جستجوی تهدیدات جدید در جهان برآمد و گروهی از هژمون‌های نسبتاً مستقل منطقه‌ای را یافت که نفوذ خود را بر منطقه‌ای خاص از جهان گسترده بودند بیل با بررسی ابعاد مختلف سیاستگذاری خارجی آمریکا در قبال رقبای هژمونیک، معتقد است آمریکا به دنبال آن است که رفتار هژمون‌های منطقه‌ای را در مناطقی که از نظر ژئواستراتژی و ژئواکونومی اهمیت بیشتری دارند، تحت کنترل درآورد. دولت آمریکا بر متحدان منطقه‌ای اش تکیه می‌کند که بخشی از سیاست مهار و کنترل این کشور است (بیل، ۱۳۸۱، ۴۹-۵۰). به رغم تلاش‌های آمریکا برای سلطه هژمونیک، طی سال‌های اخیر قدرت نرم و معنوی انقلاب اسلامی باعث بیداری کشورهای منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا شده است. بیداری اسلامی وضعیت هژمونی را در منطقه تغییر داد و ایران را از مقام ضد هژمون به مقام هژمون ارتقا داد. چون منطقه شمال آفریقا و خاورمیانه مکمل ژئوپلیتیک، ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک آمریکاست و حداقل تا چند دهه آینده جایگزین نخواهد داشت، آمریکا می‌کوشد با کمک متحدان منطقه از هر گونه تغییری در این منطقه حساس جلوگیری کند و تلاش می‌کند

تغییرات را مدیریت نماید. کشورهایی مانند عربستان در راهبرد ضد هژمونیک آمریکا نقش ویژه‌ای دارند که در ادامه مقاله به تحلیل آن پرداخته می‌شود.

عملکرد عربستان در عرصه رویارویی هژمونیک در خلیج فارس

منطقه خلیج فارس به دلیل موقعیت ژئواکونومیک، ژئواستراتژیک و وقوع سه درگیری مسلحانه (جنگ اول، دوم و سوم خلیج فارس) در طی دهه‌های اخیر یکی از بحرانی‌ترین مناطق پیرامونی هژمون محسوب شده است (طباطبایی و محمودی، ۱۳۸۹، ص ۶۸). جایگاه عربستان سعودی در بازی هژمونیک در حوزه خلیج فارس را می‌توان در این مقطع طولانی تحلیل کرد. به رغم تغییر گفتمان‌ها، نقش عربستان در منطقه خاورمیانه به‌ویژه حوزه خلیج فارس همواره پیروی از نظام سلطه، تلاش برای حفظ وضع موجود و حمایت از موناشرشی‌های در منطقه بوده است.

۱. از سیاست دو ستونی تا بیداری اسلامی

ایفای نقش عربستان در حوزه خلیج فارس به اوایل دهه ۱۹۷۰ و به تبع حضور آمریکا در این منطقه باز می‌گردد. وقتی بریتانیا در سال ۱۹۶۸ اعلام کرد تا سه سال بعد از شرق سوئز و خلیج فارس خارج می‌شود، فضای جنگ سرد و ترس از توسعه‌طلبی روس‌ها به سمت آب‌های گرم، آمریکا را بر آن داشت تا خلأ امنیتی به‌وجودآمده در خلیج فارس را هرچه سریع‌تر پر کند. چون یکی از ویژگی‌های اساسی قدرت‌های هژمون، برتری دستیابی به منابع مادی و توانمندی سیاسی و اقتصادی در مقایسه با رقباست و نفت این توانایی را در اختیار آمریکا قرار می‌داد (واعظی، ۱۳۸۹، ص ۱۰). برای رسیدن به هژمونیک، ساختارها و ترتیبات امنیتی مختلفی را با حضور هم‌پیمانان و به تعبیر جیمز بیل موازنه‌دهندگان منطقه‌ای در خلیج فارس ایجاد کرد. دولت وقت آمریکا در سال ۱۹۷۱ با اعلام «سیاست دو ستونی» (Twin pillar policy) نقش موازنه‌گر را برای عربستان و ایران تعریف کرد. آمریکا به علت شکست در جنگ ویتنام نمی‌توانست حضور مستقیم در منطقه خلیج فارس داشته باشد؛ بنابراین ریچارد نیکسون استراتژی دو ستونی خود را در منطقه اجرا کرد و از این طریق امنیت منطقه را با همکاری دو کشور بزرگ ایران (نظامی) و عربستان (اقتصادی) تضمین می‌کرد. ایران در این استراتژی، تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی به‌مثابه ستون نظامی نقش ایفا کرد. آمریکا هم‌زمان زیرساخت‌های نظامی عربستان سعودی را تقویت می‌کرد. در آن مقطع جنبش پان‌ناسیونالیستی عربی



جمال عبدالناصر، کشورهایی چون عربستان و ایران را در محور کشورهای محافظه کار قرار داده بود. این دو کشور برای حفظ منافع آمریکا در منطقه خلیج فارس دست به اقدام‌های مختلفی زدند، از جمله حمایت مالی از هم‌پیمانان آمریکا و اقدام نظامی علیه مخالفان آن (مانند ظفار) در منطقه خلیج فارس. در طول دهه ۱۹۷۰، نقش عربستان در حوزه خلیج فارس در سایه نقش پررنگ ایران قرار گرفته بود. در واپسین سال آن دهه، یک تحول اساسی در منطقه رخ داد که تا کنون نقش عربستان را در معادلات هژمونیک خلیج فارس تغییر داده است. با پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹، ستون نظامی نظام دو ستونی فروریخت و رویارویی هژمونیک در درون منطقه آغاز شد.

استقبال گسترده ملت‌های حوزه جنوبی خلیج فارس از انقلاب اسلامی و نگرانی آمریکا و عربستان از خطر ایران انقلابی و صدور انقلاب به سایر کشورهای مجاور باعث شد خلیج فارس به تهدید مرکزی در تفکر استراتژیک برای نیروهای آمریکا تبدیل شود و به همین دلیل موجب شکل‌گیری شورای همکاری خلیج فارس (The Gulf Cooperation Council GCC) و اعزام نیروهای واکنش سریع (Rapid deployment forces) و گسترش پایگاه‌های نظامی در کشورهای منطقه شد. شورای همکاری خلیج فارس در طول جنگ تحمیلی کمک‌های فراوانی به عراق کرد.

پس از فروپاشی نظام دو قطبی، عصر جدیدی در روابط بین‌الملل آغاز شد. بر اساس نظریه‌های هژمونی، آمریکا بعد از جنگ سرد، خاورمیانه و خلیج فارس را یکی از مناطق جهانی ژئواستراتژیک تلقی کرد که باید تحت هژمونی کاملش باشد و به منطقه انحصاری آن قدرت تبدیل شود (همان، ص ۱۸). در شکل‌گیری دوره نظم نوین پساجنگ سرد در منطقه خلیج فارس که متعاقب حمله عراق به کویت و عملیات نیروهای ائتلاف بین‌المللی برای اخراج عراقی‌ها آغاز شد، نقش عربستان پررنگ بود. در این مقطع استراتژی سیاست مهار دوگانه (Dual Containment) در منطقه خلیج فارس که برای مهار همزمان جمهوری اسلامی و عراق در دستور آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن قرار گرفت، بخشی از خواسته‌های عربستان را تأمین می‌کرد. عربستان که همواره در فکر زعامت کشورهای عربی بود، پس از جمال عبدالناصر و مرگ سیاسی صدام و ناکامی شورای همکاری خلیج فارس به دنبال ایجاد ترتیبات امنیتی جدی در منطقه خلیج فارس برآمد. عربستان تلاش کرد در چارچوب دکترین جدید امنیتی آمریکا، با افزودن مصر و سوریه به شورای همکاری، فرمول ۲+۶ (اعلامیه دمشق) را اجرا کند و یک ساختار امنیتی جدید و نیروی

پاسدار صلح عربی را برای خلیج فارس به وجود آورد که با مخالفت جمهوری اسلامی مواجه شد (Chubin, 1992, P.2).

با وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر یک تحول بنیادین در عرصه نظام بین‌المللی رخ داد و آمریکا فرصت مناسبی برای رسیدن به مقام هژمونیک در جهان به دست آورد. همان‌گونه که جهان پساجنگ سرد از خاورمیانه و کرانه‌های خلیج فارس شروع به شکل‌گیری کرد، نظام بین‌المللی پس از حادثه ۱۱ سپتامبر در چارچوب نبرد جهانی با تروریسم از افغانستان و سپس خاورمیانه و همجواری خلیج فارس آغاز شد. در این مقطع، نومحافظه‌کاران آمریکایی می‌خواستند آرمان‌های مورد نظر ویلسون را با برتری نظامی در خاورمیانه محقق کنند و به هژمون بی‌رقیب جهانی تبدیل شوند. ۱۱ سپتامبر برای تحقق هژمونی آمریکا فرصتی تاریخی درست کرد و حضور مستقیم نظامی اش را در خلیج فارس تثبیت کرد؛ اما عربستان را به علت تابعیت سعودی ۱۱ تن از ۱۹ هواپیماربایی که به برج‌های دوقلوی سازمان تجارت جهانی و پنتاگون حمله کردند، در تنگنای تاریخی قرار داد. توماس فریدمن (سر مقاله‌نویس مشهور آمریکایی) می‌نویسد: «ما همیشه یک پیام را به کشورهای عربی ارسال کرده‌ایم؛ نفت را با قیمت پایین به ما صادر کنید و با اسرائیل مدارا کنید؛ در عوض هرطور که تمایل داری با مردمتان رفتار کنید» (New York Times, 2011, p.3). اسامه بن لادن رهبر گروه القاعده تابعیت سعودی داشت و به این دلیل عربستان قاعدتاً دشمن نخست آمریکا می‌بایست تلقی می‌شد؛ ولی نوک حمله نومحافظه‌کاران به جای آنکه به سوی عربستان باشد، به سوی افغانستان، عراق و حتی ایران و سوریه نشانه بود و سعودی‌ها به جای آنکه بخشی از مسئله تروریسم جهانی باشند، به پشتوانه ذخایر نفت، به بخشی از راه حل آن تبدیل شدند و همسو با هژمونی آمریکا اقدامات مهمی انجام دادند. نبرد هژمونیک آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر و حمله به افغانستان به خلیج فارس کشیده شد. همان‌گونه که آمریکا در واپسین روزهای جنگ جهانی دوم، به رغم تسلیم‌شدن ژاپنی‌ها، بمب اتم را برای اثبات هژمونیک خود بر فراز هیروشیما و ناگازاکی ریخت، نومحافظه‌کاران نیز برای تثبیت مقامی که جرج بوش پدر در فردای پایان جنگ سرد از تحقق آن ناکام مانده بود، با تصویب بودجه نیم تریلیون دلاری، می‌خواستند فاصله‌ای هژمونیک با دیگر کشورها بیابند که آن‌ها هرگز قادر به پرکردن آن نباشند. با سقوط رژیم صدام حسین در سال ۲۰۰۳ ژئوپلیتیک قدرت در منطقه خلیج فارس بار دیگر متحول شد و عربستان همچنان به ایفای نقش همیارانه خود با هژمونی جهانی

می پرداخت.

تحول دیگری در سال ۲۰۰۶ در منطقه خاورمیانه رخ داد که می توان از آن به متغیر واسطه انقلاب اسلامی و بیداری اسلامی تعبیر کرد. اگرچه این تحول در خلیج فارس به وقوع نپیوست، اما به دلیل درهم تنیدگی منطقه خاورمیانه و مناطق فرعی آن، این تحول موجب تغییر ژئوپلیتیک قدرت در سراسر خاورمیانه، از جمله خلیج فارس شد. این تحول، جنگ حزب الله و رژیم صهیونیستی بود. رژیم صهیونیستی در این جنگ برای نخستین بار شکست خورد. این موفقیت حزب الله ناشی از تأثیرپذیری این جنبش از انقلاب اسلامی است. به این دلیل برخی از تحلیل گران از این پیروزی به «انقلاب اسلامی دوم» یاد می کنند. آنان پیروزی حزب الله لبنان در جنگ با اسرائیل را نقطه عطفی در این رابطه می دانند (Shapiro and Dicker, 2006, p.23).



فاصله دو دهه ای، از نظر زمانی فاصله زیادی برای تأثیرگذاری یک انقلاب بزرگ نیست، همان گونه که فرد هالیدی درباره تأثیرگذاری انقلاب ها می نویسد: «انقلابیون، چه اسلامی چه غیر اسلامی، کم حوصله اند و از مردم توقع دارند تا بلافاصله از آنان تقلید کنند، بدین صورت که وقتی مخالفانشان از پای می نشینند، مأیوس و ناامید می شوند؛ اما از نظر تاریخی به نظر می رسد که زمان لازم برای ارزیابی تأثیر جهانی انقلاب چند سال نمی باشد، بلکه چند دهه طول می کشد» (Holliday, 1996, p. 34).

کشورهای محافظه کاری چون عربستان و مصر در جریان جنگ ۲۲ روزه، به شدت از حزب الله انتقاد کردند و در صف رژیم صهیونیستی قرار گرفتند. سران محافظه کار عرب نتوانستند به این سؤال مردم پاسخ دهند که چرا شما در چند جنگ بزرگ از رژیم صهیونیستی شکست خوردید، اما گروه حزب الله و حماس شکست نخوردند. تحولاتی که در فاصله سقوط صدام تا بیداری اسلامی در منطقه خاورمیانه رخ داد، ناشی از روند هژمونیک شدن گفتمان انقلاب اسلامی و زوال هژمونیک غرب در منطقه بود. زوال نفوذ آمریکا در خاورمیانه در وقوع موج جدید بیداری اسلامی بسیار تأثیر گذار بوده است.

با افول هژمونی آمریکا، برای مقابله با هژمونیک انقلاب اسلامی، مفهوم سازی های مختلفی انجام شد که عربستان پس از بیداری اسلامی، با استناد به آن ها، به مقابله با موج بیداری اسلامی در منطقه خلیج فارس به ویژه بحرین پرداخته است. یکی از این مفاهیم، «هلال شیعه» بود. این اصطلاح را اولین بار ملک عبدالله پادشاه اردن به کار برد. وی معتقد بود یک «هلال جدید شامل جنبش ها یا حکومت های مسلط شیعه از ایران تا عراق

و سوریه و لبنان ظاهر خواهد شد که موجب برهم زدن موازنه قوای شیعه و سنی می‌شود و چالش جدیدی برای منافع آمریکا و متحدانش خواهد بود... برنامه‌ریزان استراتژیک در دنیا باید به این احتمال، آگاهی داشته باشند». وزیر امور خارجه عربستان سعودی، در سفر به آمریکا در سپتامبر ۲۰۰۵، ضمن نگرانی از حمله آمریکا به عراق از «تحویل عراق به ایران» سخن گفت. حسنی مبارک رئیس‌جمهور وقت مصر در ماه آوریل ۲۰۰۶، در مصاحبه با شبکه العربیه، اعلام کرد ایران در عراق که ۶۵ درصد جمعیت آن را شیعیان تشکیل می‌دهند، نفوذ دارد و در حقیقت «اکثر شیعیان ساکن کشورهای عربی به ایران وفادارترند تا کشور خود» (حاجی یوسفی، ۱۳۸۸، ص ۱۶۳).

۲. از بیداری اسلامی تا کنون

عربستان، از زمان آغاز حضور فعال آمریکا در حوزه خلیج فارس تا وقوع بیداری اسلامی، نقش‌های مختلفی برای تثبیت هژمونی آمریکا در خلیج فارس ایفا کرده است. با وقوع جنبش بیداری اسلامی ضرورت ایفای این نقش به مراتب بیشتر شده و در این دوره به دلایل متعدد نقش عربستان سعودی بسیار پررنگ‌تر است. موج بیداری اسلامی به علت مطابقت با هویت مردم جهان عرب از عمق بسیار فراوانی برخوردار است و تقریباً در تمامی کشورهای محافظه‌کار و حامی غرب در منطقه اثرگذار بوده است. موج تغییر که از تونس در شمال آفریقا آغاز شده بود، در مدت کوتاهی تا سواحل خلیج فارس کشیده شد. بیداری اسلامی پس از سرنگونی زین‌العابدین بن علی در تونس، موجب سقوط رژیم حسنی مبارک (مهم‌ترین هم‌پیمان آمریکا در خاورمیانه) شد. عربستان در این وضعیت، با از میان رفتن رقبای سنتی عرب، مناسب‌ترین گزینه برای غرب در نبرد هژمونیک جدید بود. مواضع عربستان در مواجهه با بیداری اسلامی را می‌توان در جنبه‌ها و سطوح مختلف بررسی کرد. عربستان از یک طرف تلاش کرده نظام‌های محافظه‌کار عرب را از روند تغییرات محافظت کند. مواضع عربستان در این زمینه از مصر تا بحرین را شامل می‌شود. از طرف دیگر، سعودی‌ها در موضعی متعارض در پی تغییر نظام‌های عربی ناهمسو با غرب بوده‌اند. مواضع عربستان در قبال سوریه از این منظر درخور تحلیل است. مواضع عربستان از نظر جغرافیایی نیز در دو سطح تحلیل‌پذیر است. سطح اول به اقدامات این کشور در قبال کشورهای عربی فراتر از حوزه خلیج فارس و سطح دوم به کشورهای عربی حوزه خلیج فارس مربوط می‌شود.

بیداری اسلامی در فاصله زمانی بسیار کوتاهی، پس از وقوع آن در تونس، به حوزه



جنوبی خلیج فارس کشیده شد و تمامی کشورهای این حوزه را به نوعی تحت تأثیر قرار داد. عربستان به علت اهمیت حیاتی خلیج فارس در رویارویی هژمونیک بین‌المللی نقش بسیار مهمی در این حوزه ایفا کرد. آمریکا به دلایلی چون ناکامی در تجربه پرهزینه سلطه مستقیم هژمونیک در دوره نوحافظه‌کاران در منطقه خاورمیانه به‌ویژه عراق و بحران‌های داخلی که در قالب جنبش‌هایی چون «اشغال وال استریت» تجلی یافت، در مواجهه با جنبش بیداری اسلامی در حوزه خلیج فارس از دخالت مستقیم حذر کرد؛ از این رو عربستان فرصتی تاریخی برای حفظ نظام خود و استقرار نظم منطقه‌ای مطلوب خود و غرب به دست آورد و از ابزار مالی و سیاسی برای مهار بیداری اسلامی در برخی کشورهای حوزه خلیج فارس بهره گرفت.

کشورها عربی حوزه خلیج فارس، با توجه به اشتراکات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، ماهیت تحولات را از هویتی به اقتصادی تقلیل دادند و کوشیدند با اجرای تدابیر پیشگیرانه در حوزه اقتصادی مخالفان را به آرامش دعوت کنند. این کشورها، همزمان با سرکوب مخالفان، سیاست‌های ملی پیشگیرانه و اهدای امتیازها و مشوق‌های مالی را در پیش گرفتند. عربستان از فوریه ۲۰۱۱ بیش از ۱۳۰ میلیارد دلار برای افزایش حقوق دادن و امتیاز به بخش‌های مختلف در نظر گرفت و دو ماه دستمزد فوق‌العاده به نظامیان داد. ساخت و تحویل پانصد هزار واحد مسکونی به افراد بی‌بضاعت و کمک ویژه به سازمان‌های مذهبی از دیگر سیاست‌های دولت سعودی بود. دولت کویت با اختصاص یک میلیارد دلار ۱۱۵ درصد به حقوق بخش‌های غیر نظامی افزود و یارانه‌ای معادل ۵ میلیارد دلار برای مواد غذایی شهروندان کویتی در نظر گرفت. قطر و امارات متحده عربی که با مشکلات کمتری مواجه بودند، با توزیع امکانات توانستند موج بیداری اسلامی را مهار کنند. اختصاص کمک‌های اقتصادی منطقه‌ای از دیگر سیاست‌های کشورهای عربی حوزه خلیج فارس به‌ویژه عربستان بود که در سطح این منطقه اجرا شد. اعضای شورای همکاری خلیج فارس توافق کردند طی یک دوره ده ساله بیست میلیارد دلار به کشورهای عمان و بحرین اختصاص دهند (Kamrava, 2012, p.69-104) که بخش عمده کمک‌ها را عربستان تأمین می‌کند. برخی رسانه‌های عربی، این طرح اقتصادی را که برای ارتقای زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی برخی کشورهای عضو اجرا شده با طرح مارشال - ممانعت غرب از گسترش نظام کمونیستی پس از جنگ جهانی دوم - مقایسه می‌کنند (Alijazeera, English, April 15, 2011).

بحرین، آوردگاه استراتژیک در رویارویی هژمونیک

ورود موج بیداری اسلامی به بحرین و تلاش عربستان برای مهار این موج با دیگر کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس متفاوت است. این تفاوت از عوامل مختلفی چون ساخت مذهبی-اجتماعی بحرین، موقعیت استراتژیک آن به علت میزبانی پایگاه پنجم دریایی آمریکا و قرابت‌های مذهبی و جغرافیایی با ایران و عربستان ناشی می‌شود. این ویژگی‌ها باعث تفاوت بحرین با دیگر کشورهای عربی حوزه جنوبی خلیج فارس شده است، اما به گونه‌ای نیستند که تفاوت ماهوی میان این کشورها ایجاد کند. عراق درباره بحرین، بیش از آنکه ناشی از واقعیت باشد، از سیاست شیعه‌هراسی غرب و عربستان سعودی برای مقابله هژمونیک با بیداری اسلامی سرچشمه می‌گیرد. سعودی‌ها به گونه‌ای تحولات بحرین را پوشش خبری و سیاسی می‌دهند که گویی این تحولات مطلقاً منشأ داخلی ندارد و از مداخله جمهوری اسلامی است؛ حال آنکه مردم بحرین مانند سایر کشورهای عربی از سیاست‌های تبعیض‌آمیز حاکمان غیر دموکراتیک خود به ستوه آمده‌اند، اما چون اکثر مردم این کشور شیعی‌اند، سعودی‌ها ماهیت تحولات بحرین را صرفاً نوعی جنگ مذهبی تلقی می‌کنند. در حقیقت همان‌گونه که آمریکایی‌ها خلیج فارس را با برلین مقایسه کرده‌اند، سعودی‌ها نیز بحرین را با برلین مشابه می‌دانند. روزنامه واشنگتن پست می‌نویسد: «اگر آمریکا برلین را از دست می‌داد، هنوز می‌توانست از اروپای غربی دفاع کند؛ اما خلیج فارس دارای موقعیت قابل قبولی در هرگونه عقب‌نشینی نمی‌باشد. در واقع نتیجه غیر قابل اجتناب عقب‌نشینی غرب از خلیج فارس باعث از بین رفتن نظام بین‌المللی که آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم ایجاد کرده بود، خواهد شد» (محمدی، ۱۳۸۴، ۴۳۳).

بحرین یکی از کوچک‌ترین کشورهای خاورمیانه است که در حوزه جنوبی خلیج فارس واقع شده است. وسعت خاک بحرین ۶۷۶ کیلومتر مربع است. این کشور مجمع‌الجزایری متشکل از ۳۵ جزیره کوچک و بزرگ (با احتساب سه جزیره مورد ادعای قطر) است. منامه که بزرگ‌ترین جزیره این کشور و پایتخت آن نیز محسوب می‌شود، ۲۷ مایل درازا و پهنای آن در پهن‌ترین نقاط به هفده مایل می‌رسد (مجتهدزاده، ۱۳۷۹، ص ۴۷۵-۴۷۷). بحرین فاقد هرگونه مرز خشکی با همسایگان خود است و تنها در غرب و از طریق پل آبی ملک فهد با عربستان وصل می‌شود و همین قرابت جغرافیایی یکی از دلایل دخالت عربستان در این کشور شده است. دین رسمی بحرین اسلام است. ۸۱ درصد جمعیت این



کشور را مسلمانان شیعه و سنی، ۹ درصد مسیحی و ۱ درصد باقیمانده را دیگر ادیان تشکیل می‌دهند. طبق آمار رسمی دولت بحرین، شیعیان ۵۵ درصد جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند؛ اما حکومت‌های کرانه جنوبی خلیج فارس از سرشماری واقعی رویگردان‌اند و برخی ارزیابی‌ها حاکی از آن است که شیعیان بحرین بیش از ۷۵ درصد جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند (مجتهدزاده، ۱۳۷۳، ص ۴۹).

شیعیان به رغم آنکه بیش از سه‌چهارم جمعیت بحرین را تشکیل می‌دهند، سهمی در قدرت سیاسی این کشور ندارند، حتی انتخابات پارلمانی، به‌گونه‌ای مدیریت می‌شود که شیعیان بیش از هیجده کرسی از چهل کرسی پارلمان را کسب نکنند. احساس تبعیض و بی‌عدالتی و محرومیت اکثر شیعیان بحرین به عدم مشارکت واقعی در قدرت سیاسی از طریق انتخابات محدود نمی‌شود، بلکه آنها در عرصه‌های مختلف اداری، اجرایی، اقتصادی و اجتماعی با سیاست‌های تبعیض‌آمیز رژیم آل خلیفه مواجه‌اند. شیعیان در این نظام نمی‌توانند عهده‌دار مناصب عالی حکومتی مانند وزارت دفاع، خارجه، دادگستری و کشور شوند و حتی مانند رژیم صهیونیستی که فلسطینی‌های ساکن مناطق اشغالی ۱۹۴۸ را به خدمت فرا نمی‌خواند و به تبع آنها را از همه خدمات دولتی محروم می‌کند، شیعیان بحرینی در نیروهای نظامی به کار گرفته نمی‌شود و به این صورت از تأثیرگذاری در بخشی از عرصه قدرت این کشور محروم می‌شود.

دولت بحرین در سال‌های اخیر سیاست جدیدی برای تغییر بافت جمعیتی این کشور اتخاذ کرده است که بر اساس آن به اتباع سنی کشورهای فقیر عرب و حتی غیر مسلمانان کشورهای آسیایی تابعیت می‌دهند تا شیعیان را از اکثریت بیندازد. دلیل افزایش بسیار سریع جمعیت بحرین پس از سال ۲۰۰۵ ناشی از این سیاست است. اما هنوز هم شیعیان جمعیت بیشتر را تشکیل می‌دهند. بحرین و عراق دو کشور عربی‌اند که اکثریت جمعیت آنها را شیعیان تشکیل می‌دهند. دولت بحرین اتباع جدید را به استخدام ارتش و پلیس درمی‌آورد. این افراد آمادۀ هر اقدامی علیه مردم‌اند. شیعیان معتقدند اعطای تابعیت سیاسی به سنی‌های خارجی جنگ با آنان است (Shanahan, 2008, p.7).

بحرین که زمانی بخشی از ایران محسوب می‌شد، به دنبال خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس از ایران جدا شد. حکومت غیرمنتخب آل خلیفه و سیاست‌های تبعیض‌آمیز آنان با اکثر شیعیان باعث شده که همواره شیعیان و سایر گروه‌های مخالف به نظام اعتراض کنند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹، با توجه به قرابت‌های

تاریخی، مذهبی، فرهنگی و قومی، مردم بحرین از نخستین کسانی بودند که از انقلاب اسلامی استقبال کردند. مردم بحرین با حمل پلاکارد تظاهرات عظیمی به حمایت و همبستگی با ایران بر پا کردند. «جبهه اسلامی آزادیبخش بحرین» از جمله گروه‌های طرفدار انقلاب اسلامی بود که همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی در بحرین فعالیت می‌کرد. این گروه و «سازمان آزادیبخش بحرین» خود را پیرو امام خمینی (ره) می‌دانستند. در همان سال، بسیاری از اعضای این گروه‌ها به اتهام تلاش برای کودتا دستگیر و زندانی شدند. مسلمانان بحرین با تأثیرپذیری از انقلاب اسلامی حرکات چندی علیه حکام خود انجام دادند (اسپوزیتو، ۱۳۸۳، ص ۸۸).

بحرین با توجه به انباشت مطالبات مردم از حاکمان این کشور، پس از تونس و یمن، از جمله نخستین کشورهایی بود که مردمش معترضان به خیابان‌ها ریختند. حاکمان بحرین مانند دیگر سران کشورهای بحران‌زده عربی، ابتدا اعتراض مردم را به مسائل اقتصادی رجوع می‌دادند، از همین رو دولت بحرین آغاز طرح شناسایی خانواده‌های نیازمند برای دریافت یارانه‌های دولتی را اعلام کرد و ۱۰۰ میلیون دینار بحرین را به حمایت از خانواده‌های نیازمند در سال ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ اختصاص داد. پادشاه بحرین در مقاله‌ای که در روزنامه «واشنگتن تایمز» منتشر شد، با تقلیل خواسته معترضان بحرینی ادعا کرد: خواسته‌های اصلی آنان شغل مناسب، شفافیت در امور اقتصادی و دسترسی به خدمات اجتماعی مناسب است؛ اما عناصر افراطی و وابسته به بیگانگان این خواسته‌های مشروع را ربودند و به انحراف کشاندند (The Washington times, April 19, 2011). همان گونه که جاستین جنگر می‌نویسد تعریف پادشاه بحرین از مشروعیت اشتباه است (Gengler, 2011, p. 23)؛ زیرا وی فقط مسائل اقتصادی را حق مشروع مردم می‌داند، حال آنکه بحرینی‌ها نه از تبعیض اقتصادی بلکه از تبعیض‌های سیاسی و مذهبی و هویتی ناخشنودند. دولت بحرین به بهانه موقعیت ویژه این کشور و اینکه بی‌ثباتی در آن پیامدهای ژئوپلیتیک ناگواری برای جهان خواهد داشت، برای سرکوب معترضان از نیروهای نظامی کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس یاری خواست (The Washington Times, 2011, p. 5) و عربستان که مترصد چنین فرصتی بود، با تفسیر موسع منشور شورای همکاری خلیج فارس و مقابله با تهدید خارجی به تهدیدات داخلی به بحرین لشکرکشی کرد و این کشور را اشغال نمود. عربستان سعودی برای مشروعیت‌بخشیدن به اقدامات خود در مقابل موج بیداری اسلامی در منطقه خلیج فارس،



کوشیده است اقدامات خود را در قالب نهادهای این منطقه انجام دهد و ناشی از اراده جمعی حوزه جنوبی خلیج فارس معرفی کند (Haykel 2012,p.7).

عربستان با این ادعا که آنچه در بحرین می‌گذرد ناشی از دخالت ایران است، نظامیان خود را در چارچوب نیروهای «سپر شبه‌جزیره» (Peninsula shield force) بمانند بازوی نظامی شورای همکاری خلیج فارس در ۱۴ مارس ۲۰۱۱ وارد بحرین کرد (Aljazeera, English, April 15, 2011). سپر شبه‌جزیره در سال ۱۹۸۲ با هدف دفاع از امنیت کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس تأسیس شد. مقرر این نیروها در عربستان سعودی قرار دارد که با توجه به توان نظامی و مالی عربستان عملاً ابزاری در دست عربستان است. در حالی که سایر کشورهای عربی درخواست حاکم بحرین برای استقرار سپر شبه‌جزیره در این کشور را رد کردند، ۱۲۰۰ نظامی سعودی (همراه با هزاران نیروی امنیتی مخفی) و ۸۰۰ نظامی اماراتی وارد بحرین شدند. نیروهای نظامی و امنیتی عربستان با سکوت نهادهای بین‌المللی اقدامات متعددی از جمله حفاظت از نهادهای حکومتی، دستگیری مخالفان و آموزش نیروهای مزدور خارجی برای سرکوب معارضان بحرینی انجام دادند.

لشکرکشی عربستان به بحرین ناشی از این نگرانی عربستان بود که حوزه جنوبی خلیج فارس مانند سایر کشورهای عربی از ورود موج بیداری اسلامی ایمن نیست و در صورت سقوط یکی از کشورهای این منطقه بقیه مانند دومینو فرو خواهند ریخت (Asia times, 2012, p.8). از نظر آمریکایی‌ها وجود جمعیت شیعه در کشورهای منطقه خلیج فارس خطری بالقوه محسوب می‌شود. آمریکایی‌ها مدعی‌اند ایران درصدد تأسیس تشکیلاتی شبیه حزب‌الله لبنان در بحرین بوده که دستگاه امنیتی بحرین آن را سرکوب کرد (بزرگمهری، ۱۳۸۴، ص ۲۴۱). تشابه وضعیت بحرین با شیعیان عربستان که در مناطق شرقی این کشور سکونت دارند، از نگرانی‌های عمده عربستان از سقوط حکومت آل خلیفه است؛ از این رو برای پیشگیری از حرکت معترضان و سرایت به داخل عربستان این لشکرکشی را انجام داده‌اند. تبعیض خاندان آل سعود، عربستان را به انبار باروت تبدیل کرده و منتظر یک جرقه است. دو گروه از شیعیان در عربستان زندگی می‌کنند. گروهی از آنان شیعیان اسماعیلی‌اند که جمعیت‌شان تقریباً یکصد هزار نفر است و در منطقه «نجران» واقع در جنوب غربی عربستان و در جوار مرزهای یمن روزگار می‌گذرانند. اما گروه اصلی و عمده شیعیان امامیه‌اند که جمعیت‌شان در حدود دو تا سه میلیون نفر است.

این دسته که عمدتاً در منطقه «الاحسا» ساکن‌اند، از اعقاب شیعیانی‌اند که در زمان سلسله دوازده امامی آل بویه در قرن دهم میلادی به این مذهب گرویدند (توال، ۱۳۸۴، ص ۱۲۶). البته گروه دیگری از شیعیان امامیه نیز در مدینه و اطراف آن ساکن‌اند، که به «نخاوله» مشهورند و جمعیت آنان در حدود ده هزار نفر است (اند، ۱۳۷۹، ص ۱۷). بر خلاف آمارهای دولت عربستان که جمعیت شیعیان این کشور را سیصد هزار نفر اعلام می‌کنند، جمعیت شیعیان عربستان بیش از سه میلیون نفر است (مجتهدزاده، ۱۳۷۳، ص ۴۹). شیعیان عربستان تنها شیعیانی‌اند که نه فقط از تبعیض در عمل بلکه از تبعیض‌های قانونی نیز ناخرسندند و تقریباً از اظهار علنی سنن مذهبی خود محروم‌اند و هر گونه اظهار هویت شیعی به شدت و مکرر سرکوب می‌شود؛ در حقیقت شیعیان عربستان «مسلمانان فراموش شده‌اند»، در حالی که شیعیان عربستان پس از عراق، بزرگ‌ترین جامعه شیعی عرب را در خلیج فارس تشکیل می‌دهند (فولر و فرانکه، ۱۳۸۳، ص ۱۲۹-۱۳۰). شیعیان سعودی با مشاهده پیروزی انقلاب اسلامی جرئت بیشتری یافتند و مانند مبارزان ایرانی گفتمان مذهبی را سرلوحه کار خود قرار دادند. انقلاب اسلامی ایران با طرح شعارهایی نظیر «سلطنت در اسلام وجود ندارد» مشروعیت خانواده سلطنتی را با شک و تردید رویارو ساخت (روا، ۱۳۷۸، ص ۱۲۷). بیداری همه مبارزان بحرینی که ناشی از انقلاب اسلامی است، به شدت موجب نگرانی سعودی‌ها شده است.

علاوه بر موضوع شیعیان، عربستان دارای مواضع سنتی حفظ وضع موجود و مقابله با قدرت‌های نوظهور منطقه‌ای است و با انقلاب اسلامی که به دنبال تجدید نظر در ساختار قدرت منطقه است، از همان ابتدا از در مخالفت وارد شد؛ به طور کلی اصول و اهداف سیاست خارجی عربستان عبارت است از: رهبری سیاست جهان اسلام به‌ویژه کشورهای عربی؛ وحدت جهان عرب و جلب حمایت آنان در جهت منافع خود؛ تبلیغ وهابیت و دعوت به آن و جلوگیری از گسترش انقلاب اسلامی و حفظ وضع موجود در منطقه (اخوان کاظمی، ۱۳۷۹، ص ۱۲۱-۱۲۲).

اگرچه عربستان سعودی، ظاهراً نیروهای نظامی خود را از بحرین خارج کرده است، در راستای استراتژی کلان آمریکا به دنبال نهادینه کردن حضور خود در کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس است. ریاض با تبلیغ استراتژی «تهدید ایران برای منطقه» و آسیب‌پذیری کشورهای ذره‌ای این منطقه اعلام کرد همه کشورهای واقع در شبه جزیره عرب، وابستگان سیاسی - امنیتی آل سعودند و ریاض مسئولیت حفظ امنیت آنها را به



عاهده دارد؛ به تعبیر دیگر آل سعود مانند رژیم محمدرضا شاه خود را ژاندارم منطقه می‌داند. آمریکا می‌کوشد با واگذاری این مأموریت و هزینه‌ها به عربستان، مانع حضور فعال رقاباتی چون روسیه و اتحادیه اروپا در منطقه استراتژیک خلیج فارس شود. اتحادیه اروپا گام‌هایی برای حضور در حوزه خلیج برداشته است. سعودی‌ها نه تنها طرح اتحاد بحرین با عربستان را مطرح کرده‌اند، بلکه به دنبال تأسیس دفتر دائمی سپر شبه‌جزیره با عنوان «فرماندهی پیشرفته سپر شبه‌جزیره» در بحرین‌اند (2: Gulf news, 2013).

عربستان سعودی برای سرکوب جنبش بیداری اسلامی در منطقه به‌ویژه بحرین نه تنها اقدامات مالی، سیاسی و نظامی گسترده‌ای انجام داده، بلکه به دنبال بلوک‌بندی‌های جدید قدرت در منطقه علیه گفتمان بیداری اسلامی است. عربستان در ائتلاف اعلام‌نشده‌ای با رژیم صهیونیستی در یک جبهه قرار گرفته است. عربستان علاوه بر کشورهای عربی و رژیم صهیونیستی به دنبال ائتلافی غیررسمی با کشورهای آسیایی مثل پاکستان، مالزی، اندونزی و جمهوری‌های آسیای مرکزی برای مهار جنبش بیداری اسلامی است، از همین رو سعود الفیصل (وزیر امور خارجه عربستان) به اروپا و بندربن سلطان (شاهزاده بانفوذ سعودی) به کشورهای آسیایی نظیر هند، چین، پاکستان و مالزی سفر کردند و با دادن وعده‌های مالی کوشیدند آنها را به این ائتلاف وارد کنند.

طرح دیگر عربستان در همین راستا تلاش برای تشکیل اتحادیه خلیج فارس است. مقامات سعودی به ضرورت‌های سیاسی، امنیتی و اقتصادی منطقه نظر کرده‌اند و به این امر اصرار دارند که باید شورای همکاری از مرحله همکاری به مرحله اتحاد برسد. بر اساس این طرح، شش کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس دارای وزارت خارجه، وزارت دفاع و وزارت نفت مشترک خواهند شد و به‌گونه‌ای هماهنگ در این زمینه عمل می‌کنند. سران سعودی در پی آن‌اند با تشکیل این اتحادیه و پیوند زدن امنیت خود به کشورهای منطقه به‌ویژه بحرین زمینه توجیه حضور خود در این کشور را فراهم نمایند. در واقع عربستان سعودی تلاش می‌کند از راه اتحاد توان نظامی کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس و سیاست خارجی آنها را تحت تأثیر خود قرار دهد و از این منظر سیاست دفاعی و خارجی اعضا باید با هم هماهنگ گردد؛ به عبارت دیگر عربستان سعودی می‌خواهد از سوی شش کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس سخن بگوید و خود را بازوی هژمون مطرح سازد.

به طور کلی باید گفت عربستان بحرین را دومینو و نماد غلبه ایران شیعی بر جهان

عرب سنی معرفی کرده است. شاهزاده بندرین سلطان (رئیس شورای امنیت ملی عربستان) از ژنرال‌های ارشد پاکستانی خواست تا در عملیات سرکوب شیعیان بحرین مشارکت کنند. این در حالی است که مقامات بحرینی خواستار حمایت دیپلماتیک شده و با مداخله نظامی کشورهای مذکور مخالفت کرده‌اند (Wall street journal, 2011, p.27).

بسیاری از تحلیل‌گران، با توجه به اقدامات گسترده سعودی‌ها در مقابله با موج بیداری اسلامی، عربستان را مهم‌ترین معمار ضد انقلاب (chief architect of a counterrevolution) در منطقه معرفی کرده‌اند (Kamrava, 2012, p.96-104) ورود تانک‌های عربستان سعودی به بحرین حاوی این پیام ریاض بود که این کشور برای مقابله با تغییرات قدرت در خاورمیانه آماده هر نوع دخالتی از دیپلماسی نرم (soft diplomacy) تا مداخله تمام عیار نظامی است (Bradley, 2013, p.7). اگر حوادث میدان التحریر قاهره را نماد واقعی خاورمیانه جدید بدانیم، تخریب میدان لوء لوء را باید نماد تلاش عربستان برای توقف انقلاب‌های عربی و بازگشت به دوره قبل از این قیام‌ها دانست؛ امری که با توجه به هویت اسلام‌خواهی مردم خاورمیانه در بلندمدت تاب مقاومت نخواهد داشت؛ زیرا هرچه حکومت‌های خاورمیانه سرکوبگرتر و توخالی‌تر می‌شوند، بر جاذبه اسلام‌گرایی هم افزوده می‌شود. اسلام‌گرایی به اعرابی که از سرنوشت خود ناراضی‌اند، یک ابزار قدرتمند مخالفت بخشیده است. اسلام در این زمینه رقیب چندانی ندارد، چراکه جهان عرب یک کویر سیاسی است؛ در نتیجه زبان مخالفت سیاسی در این سرزمین‌ها زبان دین است (زکریا، ۱۳۸۴، ص ۱۶۸-۱۶۷) و بیداری اسلامی می‌تواند در منطقه خاورمیانه به‌ویژه حوزه خلیج فارس گفتمان هژمون بشود.

نتیجه‌گیری

این مقاله نقش عربستان سعودی را نیابت از نظام جهانی سلطه در مقابله با روند هژمونیک‌شدن بیداری اسلامی در خاورمیانه به‌ویژه حوزه جنوبی خلیج فارس و بحرین می‌داند. اطلاعات حاصل از پردازش فرضیه مقاله نشان می‌دهد منطقه خلیج فارس که از مناطق استراتژیک خاورمیانه است، برای هژمون‌های بین‌المللی اهمیت حیاتی دارد. آمریکا از دهه ۱۹۷۰ که جایگزین بریتانیا در منطقه خلیج فارس شد، برای هژمون‌شدن در نظام بین‌المللی تلاش کرده است؛ کنترل خلیج فارس یکی از التزام‌های رسیدن و ماندن در مقام هژمونیک برای آمریکا بوده است. آمریکا برای رسیدن به هدف، با توجه به



تحول محیط امنیتی خلیج فارس که یا از تحولات درونی یا تحولات بین‌المللی سرچشمه گرفته، استراتژی‌های گوناگونی طراحی کرده است؛ به تعبیر دیگر از دهه ۱۹۷۰ تا آغاز بیداری اسلامی در ۲۰۱۱، تحولات بسیار مهمی در حوزه هژمونیک در عرصه بین‌المللی و منطقه خلیج فارس رخ داد و عربستان و ایران در دهه ۱۹۷۰ همسو با غرب برای هژمونیک غرب در نظام دو قطبی گام‌های مهمی برداشتند، اما با وقوع انقلاب اسلامی، بازی هژمونیک دچار تغییرات اساسی شد. عربستان پس از پیروزی انقلاب اسلامی تا آغاز موج جدید بیداری اسلامی، به نیابت از غرب برای هژمونیک غرب تلاش بسیار کرده است. پس از وقوع بیداری اسلامی و سقوط نظام‌های همیار غرب و روند هژمونیک یافتن بیداری اسلامی، عربستان مأموریت ویژه‌ای پیدا کرد. تلاقی منافع نظام حاکم در عربستان و حفاظت از نظام‌های محافظه‌کار با منافع اقتصادی و سیاسی غرب در خلیج فارس باعث شد عربستان نیروی اصلی ضد انقلاب بیداری اسلامی گردد و در پوشش نهادهای امنیتی جمعی خلیج فارس در امور داخلی کشورها دخالت کند و بحرین را اشغال نماید. با توجه به برخی اشتراک‌های مذهبی ایران و بحرین، سعودی‌ها با سیاست ایران‌هراسی در امور داخلی بحرین دخالت کردند؛ حال آنکه تحولات بحرین مانند سایر کشورهای عربی، نه تنها از دخالت ایران سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه ناشی از بیداری اسلامی است که با وقوع انقلاب اسلامی در منطقه بازتولید شده و این مسئله با دخالت ایران بسیار متفاوت است. به نظر می‌رسد با به نتیجه رسیدن مذاکرات ژنو ۳ و رفع تدریجی تحریم‌های اعمالی غرب علیه ایران، زمینه برای قدرت‌نمایی بیشتر جمهوری اسلامی در منطقه بیشتر فراهم شود که این مسئله زمینه را برای حضور پر قدرت‌تر ایران در تحولات منطقه فراهم می‌سازد. سعودی‌ها به علت رقابت با ایران برای رسیدن به هژمونی منطقه‌ای، مذاکرات هسته‌ای را بازی با جمع صفر تلقی می‌کردند و امضای موافقت‌نامه ژنو ۳ باعث شده نگران شدید تضعیف جایگاهشان در منطقه شوند و تلاش‌های عربستان برای هژمون شدن در منطقه خلیج فارس با چالش مواجه گردد.

منابع

- اسپوزیتو، جان ال، *انقلاب اسلامی ایران و بازتاب جهانی آن*، ترجمه محسن مدیر شانه‌چی، تهران: باز، ۱۳۸۳.
- اند، ورنر، *جامعه شیعه نخواستگ در مدینه منوره*، ترجمه رسول جعفریان، تهران: انتشارات نگارش، ۱۳۷۹.
- ایوانز، گراهام و جعفری نونام، *فرهنگ روابط بین‌الملل*، ترجمه حمیرا مشیرزاده و حسین شریفی، تهران: نشر میزان، ۱۳۸۱.
- بزرگمهری، مجید، «آموزه نظامی - امنیتی ایالات متحده آمریکا در خلیج فارس پس از جنگ عراق، الگوی احتمالی»، در *مجموعه مقالات پانزدهمین همایش بین‌المللی خلیج فارس*، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۸۴.
- بیل، جیمز، «سیاست، استیلا جویی: ایالات متحده و ایران»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، ترجمه عباس ایمان‌پور، ش ۱۷۶-۱۷۵، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۱.
- بیلینس، جان و استیو اسمیت، *جهانی شدن سیاست*، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸۳.
- پوراحمدی میدی، حسین و روح‌الامین سعیدی، «رابطه فرهنگ و هژمونی در عرصه جهانی: رویکرد گرامشینیستی»، *رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، ش ۲۸، زمستان ۱۳۹۰.
- توال، فرانسوا، *ژئوپولیتیک شیعه*، ترجمه کتابیون باصر، تهران: انتشارات ویستار، ۱۳۸۲.
- جوکار، محمدصادق، «تحولات سوریه و سناریوهای احتمالی: تحلیل بر اساس مدل سناریونویسی ادراکی»، *فصلنامه مطالعات صلح عادلانه*، ش ۵، تابستان ۱۳۹۰.
- حاجی یوسفی، امیر محمد، «هلال شیعی: فرصت و تهدید برای جمهوری اسلامی، اعراب و آمریکا»، *دانش سیاسی*، س پنجم، ش ۱، بهار و تابستان ۱۳۸۸.
- روآ، الیویه، *تجربه اسلام سیاسی*، ترجمه محسن مدیرشانه‌چی و حسین مطیعی امین، تهران: انتشارات الهدی، ۱۳۷۸.
- زکریا، فرید، *آینده آزادی*، ترجمه حسین نوروزی، تهران: طرح نو، ۱۳۸۴.
- طباطبائی، سیدعلی و علی محمودی، «تأثیر قراردادهای همکاری ناتو و کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس بر امنیت ملی جمهوری اسلامی»، *فصلنامه راهبرد*، س ۱۹، ش ۵۵، ۱۳۸۹.



- فولر، ای. گراهام و رندرحیم فرانکه، «شیعیان عربستان سعودی»، *شيعه شناسی*، ترجمه خدیجه تبریزی، ش ۸، زمستان ۱۳۸۳.
- قاسمی، فرهاد، *رژیم‌های بین‌المللی*، تهران: میزان، ۱۳۸۲.
- کامروا، مهران، *خاورمیانه معاصر: تاریخ سیاسی پس از جنگ جهانی اول*، ترجمه محمدباقر قالیباف و سیدموسی پورموسوی، تهران: قومس، ۱۳۸۸.
- کیوان حسینی، سید اصغر، «کارکرد مکتب پساگرامشی، رفتار نرم‌افزاری بازیگر چیره‌طلب»، *فصلنامه راهبرد*، س نوزدهم، ش ۵۶، ۱۳۸۹.
- کاکبورن، اندرو لسلی، *رابطه خطرناک*: داستان ناگفته رابطه پنهان ایالات متحده و اسرائیل، ترجمه محسن اشرفی. تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۱.
- کوهن، سائول برنارد، *ژئوپلیتیک نظام جهانی*، ترجمه عباس کاردان، تهران: ابرار معاصر، ۱۳۸۷.
- گرامشی، آنتونیو، *نامه‌های زندان*، ترجمه مریم علوی‌نیا، تهران: آگاه، ۱۳۶۲.
- *گزیده‌ای از آثار آنتونیو گرامشی*، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۸.
- مجتهدزاده، پیروز، «در بحرین چه می‌گذرد»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، ش ۸۷-۸۸، آذر-دی ۱۳۷۳.
- مجتهدزاده، پیروز، *خلیج فارس: کشورها و مرزها*، تهران: عطایی، ۱۳۷۹.
- محمدی، یدالله، «همگرایی در خلیج فارس» در *مجموعه مقالات پانزدهمین همایش بین‌المللی خلیج فارس*، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۸۴.
- هینبوش، ریموند و انوشیروان احتشامی، *سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه*، ترجمه علی گل محمدی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲.
- واعظی، محمود، «نقش قدرت‌های بزرگ در منطقه خلیج فارس و چالش‌های هژمونی آمریکا» *فصلنامه روابط خارجی*، ش ۶، تابستان ۱۳۸۹.
- Aljazeera, English, April 15, 2011.
- Asia times, June 20, 2012.
- Saudi Arabia's Invisible Hand in the Arab Spring, Available at John R, Bradley, 2013,
- <http://www.foreignaffairs.com/articles/136473/john-r-bradley/saudi-arabias-invisible-hand-in-the-arab-spring> October 13.
- Brzeinski, Zbigniew and Brent Scowcarft and Richard Morphy,

- "Differentiate Contaminant", Foreign Affairs. May/June 1990.
- Butko, Thomas J, "Revelation or Revolution: A Gramscian Approach to the Rise of Political Islam", *British Journal of Middle East Studies*, No7,2004.
 - Byman, Daniel, "Israel's Pessimistic View of the Arab Spring", *The Washington Quarterly*, No34, Summer 2011.
 - Chubib, Sharam, "Iran and Regional Security in Persian Gulf", *Survial*, Vol.34.Bo,3,1992.
 - *Gulf news*, April 18, 2013.
 - Haass, Richard "The New Middle East", Foreign Affairs November/December 2006 Available at <http://www.foreignaffairs.org/20061101faessay85601/richard-n-haass>
 - Harvey, David, *The New Imperialism*, U.K.: Oxford University press,2003.
 - Haykel, Bernard, "Saudi Arabia and Qatar in a Time of Revolution,2012,"CSIS.org/files/publication/130219/Haykel-Saudi
 - The Holliday, fred, "The politics of Islamic Fundamentalism: Iran, Tunisia and challenge to the Secular State" in Akbar S.Ahmed and Hastings Donan, *Islam Globalization and Postmodernity*, London: Rutledge, 1996.
 - Inbar, Ephraim, "Israel's National Security Amidst Unrest in the Arab World," *The Washington Quarterly*. No35,2012.
 - Kamrava, Mehran, "The Arab Spring and the Saudi-Led, Counterrevolution", *Orbis*, Vol.56, No.1,2012.
 - *New York Times*, May 3,2011.
 - Shanahan, Rodger, Bad Moon Not Rising: The Myth of the Gulf shi'a, September2008, rshanahan.lowyinstitute.org
 - <http://www.jcpa.org/text/iran-page-44-61.pdf> Challenge to the West.